

می برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد ...

حضرت بهاءالله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاءالله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شماره ۵۷۱

می برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد
که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زیر شد

و یوشع ان ردّ شمساً بعض یوم و انت متی سفرت ظهرت شمساً تفقد خاطر خطیر آن برادر مکرم درویشان بی سامان را
مکانی معین و سامانی مزین آمده سواد مداد آن نامه حاکی از مشک اذفر بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملایمت قلب
انور الحق لالی منظوم او مسرت کامل حاصل نمود و دراری منشور آن صحت و آسایش دل پیآورد

ترجمانی هرچه ما را در دل است
دست گیری هر که پایش در گل است

اگرچه در این ایام مواصلت زمانی حضوری مرتفع شد ولکن مؤالفت و مؤانست جبلی فطری برقرار است انشاءالله
شربت وصال که از ماء عذب زلال مندرج و مندج گشته از سحاب جان نازل میگردد و اراضی منجمده منجمده را
نعمت حیات خواهد بخشید بلی

امروز باید ار کر می کند سحاب
فردا که تشنه مرده بود لای گو مخیز

و این ایام که بحار حزن در هیجان است و انهار غم در جریان و قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضا در
تدبیر و شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد ببار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال ثمرود محمود آمده
خس بجای حسن نشسته و خرف بر مکان در در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل سلطان حکومت مینماید و شیطان بر
مسند سلیمان ریاست میگذارد لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام با جمیع این امور چگونه میتوانم از عهده
مکتوبات قابله برآیم و مسطورات لایقه عرض نمایم بجان تو ملال من نه از فوت مال است بلکه از موت و احوال او
است که بذلت کبری کشته شد اگرچه شهادت اعلی فایز گشت و بافی ابهی متصاعد شد لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل



ORIGINAL

الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين حضرات اعدا در نشاطند که مال بی صاحبی بگیرشان آمده مگر نشنیده‌اند
خطاب مبرم معظم را که میفرماید من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً

تو میخندی و میگذرد لب قضا
اجل دارد از خنده‌ات گریه‌ها

عنقریب است که ولیّ مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را برکند قال انّ موعدهم الصّبح أليس الصّبح بقریب ای برادر من
ملاحظه نما که چه اسباب فراهم می‌آید و چه امور باکره از دنیای فانی میزاید این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار
خاموشی خزیده و از وصل گداخته و در هجره از غیر پرداخته حال باید که شهره آفاق شوم و به ایران از ظلم اورومان
شکایت نمایم لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون یکنفر برای مرافقت و موافقت اختیار
نموده بودم که از اختیار بود و از ابرار حکایت میکرد باین قسم از دست رفت که میدانی نعم ما قال

هر کجا بینی که خون بر خاکها
پی بری باشد یقین از چشم ما

إذا أقول أنا لله و أنا الیه راجعون